

بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه شهرستان روانسر)

فایزه محمدی^۱، رحمت میرزائی^۲

(تاریخ دریافت ۸۹/۱/۱۸، تاریخ پذیرش ۹۱/۲/۱۳)

چکیده

خشونت خانوادگی شایع‌ترین شکل خشونت علیه زنان با بیشترین عوارض اجتماعی، روانی و اقتصادی است؛ لذا مطالعه حاضر بنا دارد به بررسی رابطه بین همسرآزاری (خشونت علیه زنان در خانواده) و برخی عوامل مؤثر بر آن بپردازد. هدف این تحقیق شناخت میزان همسرآزاری و انواع خشونت اعمال‌شده علیه زنان در شهر روانسر (استان کرمانشاه) است. برای بررسی برخی از عوامل مؤثر بر خشونت، نظریه‌های مربوط به هویت فرهنگی، پدرسالاری، انتقال بین‌نسلی و شیوه‌های جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی مورد استفاده قرار گرفته است. این تحقیق به صورت پیمایشی و به کمک ابزار پرسش‌نامه در مورد ۲۰۰ نفر از زنان متأهل شهر روانسر که دست‌کم یک‌سال از ازدواج آن‌ها گذشته باشد و با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای و سیستماتیک اجرا شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد خشونت در جامعه مورد نظر در ابعاد مختلف وجود دارد. بیشترین میزان خشونت رایج، خشونت روانی و خشونت جنسی و کمترین میزان خشونت، خشونت اقتصادی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بین تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود دارد و بین کمک و همکاری شوهر در کارهای

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور جوانرود، مربی fmohamadi56@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور پاوه، مربی rm_1983@yahoo.com

منزل با خشونت علیه زنان رابطه معکوس و معنی‌داری مشاهده شد. همچنین یافته‌ها حاکی از آن است که بین تجربه خشونت زن و مرد در خانواده مبدأ و خشونت علیه زنان رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود دارد.

واژگان کلیدی: خشونت، همسرآزاری، تجربه خشونت، نقش جنسیتی، تصور اقتدارگرایانه، تصور فرمانبردارانه.

۱. مقدمه و بیان مسئله

تاحدود دو دهه قبل پنداشته می‌شد که خانواده به سبب وجود روابط صمیمی، محبت‌آمیز و عواطف بهترین مکان برای زندگی بزرگسالان و بهترین مکان برای رشد و شکوفایی عاطفی و جسمانی افراد است. با آنکه از وجود بدرفتاری و خشونت در خانواده آگاهی‌هایی به دست آمده بود، جامعه‌شناسان گمان می‌بردند که معدودی از خانواده‌ها، بخصوص آن‌ها که مشکلات مادی دارند و از نظر فرهنگی در سطح پایینی هستند یا آن‌ها که در شرایط بحرانی مانند طلاق و جدایی قرار دارند، به بدرفتاری با اعضای خود دست می‌زنند. اما نتایج تحقیقات مشخص کرد که برخلاف تصورات رایج تنها خانواده‌های مسئله‌دار به خشونت متوسل نمی‌شوند، بلکه خانواده‌هایی که به‌ظاهر معمولی یا مطلوب هستند هم با اعضای خود بدرفتارند (اعزازی، ۱۳۸۰ الف: ۸). خانواده نخستین و پایدارترین نهادهای اجتماعی است که هویت انسانی و جامعه‌پذیری فرد در آن شکل می‌گیرد و موجب پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و همچنین انتقال الگوهای روابط و تعامل به سایر نهادهای اجتماعی است. بدون شک، هیچ‌یک از آسیب‌های اجتماعی نیست که فارغ از تأثیر خانواده باشد (ساروخانی، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۱). بنابراین، وجود خشونت در الگوهای خانوادگی موجب تسری آن به جامعه و تداوم الگوها و رفتارهای خشن در مناسبات اجتماعی است. بچه‌هایی که مادران آن‌ها مورد آزارهای فیزیکی پدرشان قرار می‌گیرند در معرض خطر بالاتری برای انتقال رفتارهای خشونت‌آمیز به نسل بعدی قرار دارند (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۱۹۹۶: ۵۲۷). شوهرانی که اقدام به کتک‌زدن زنان خود می‌کنند در خانواده پدری شاهد کتک‌خوردن مادران از پدرانشان بوده‌اند (روی، ۱۳۷۷: ۲۱۴). زن‌آزاری در طول نسل منتقل می‌شود و نه فقط نسل حاضر بلکه نسل بعدی هم را تهدید می‌کند (نازپرور، ۱۳۷۶: ۶۸-۶۹). سابقه زودخورد در والدین (شاهد خشونت والدین بودن در خانواده مبدأ) بیشتر از مسائل محیطی در مسئله زن‌آزاری مؤثر است (کلاهی، ۱۳۷۸: ۷۵). رفتار خشن با زنان در تمام جوامع و کشورها و در همه سطوح اجتماعی و اقتصادی دیده می‌شود. تحقیقات

نشان می‌دهد افرادی که از نظر اقتصادی و اجتماعی در سطوح پایین‌تری هستند در معرض احتمال بیشتر خشونت قرار دارند. مشکلات اقتصادی (ساروخانی، ۱۹۹۹: ب: ۳۴) مهم‌ترین عامل خشونت خانگی است. بر اساس آمارهای جهانی (انجمن روان‌شناسی امریکا، ۱۹۹۶) وسعت مرگومیر و ناتوانی ناشی از خشونت در میان زنانی که در سنین باروری هستند، با مرگومیر و ناتوانی ناشی از سرطان‌ها برابر و از تلفات ناشی از سوانح رانندگی و بیماری‌های عفونی بیشتر است (هیس و دیگران، ۱۹۹۸: ۲۶۲-۲۹۱). مسئله خشونت علیه زنان چنان فراگیر و بدون مرز است که نهادهای جهانی نظیر سازمان ملل متحد و سازمان‌های دفاع از حقوق بشر را واداشته است که در برابر این موضوع واکنش نشان دهند، به طوری که در قطعنامه کنفرانس حقوق بشر که در سال ۱۹۹۷ در وین برگزار شد، با اشاره به اشکال خشونت اعمال‌شده علیه زنان در سراسر جهان، بر این نکته تأکید شده است که «باید در نگرش مردان به زنان تغییراتی داده شود و زنان به مردان یاری برسانند که در برداشته‌های خود درباره زنان تجدیدنظر کنند (کار، ۱۳۸۰: ۱۸). متخصصان آسیب‌های اجتماعی در کشورهای غربی ادعا کرده‌اند که یک‌سوم تا یک‌پنجم زنان خانه‌دار مورد خشونت قرار می‌گیرند (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۹۷). هرچند داده‌های مستندی برای حمایت این ادعا وجود ندارد، یافته‌های حاصل از مطالعات کانادایی‌ها نشان می‌دهد یک‌دوم زنانی که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند به‌دست مردانی که آشنای آنان بوده‌اند تحت خشونت قرار گرفته‌اند، و یک‌ششم کسانی که به تازگی ازدواج کرده‌اند گزارش داده‌اند که مورد خشونت مردان خود قرار گرفته‌اند. یک‌دوم آنان اظهار داشته‌اند که در ازدواج قبلی قربانی خشونت خانگی بوده‌اند (همان). خشونت علیه زنان در تمامی کشورهای جهان وجود دارد و مرزهای فرهنگ، طبقه اجتماعی، تحصیل، درآمد و قومیت را درنوردیده است (نازپرور، ۱۳۸۱: ۴۲-۲۵؛ به نقل از افتخار و همکاران، ۱۳۸۳). مطالعات انجام‌شده حکایت از آن دارند که در کشورهای مختلف بین ۲۰ تا ۵۰ درصد زنان خشونت فیزیکی و آسیب‌های جسمی را تجربه کرده‌اند. از آنجا که تعداد ارتکاب خشونت علیه زنان نسبتاً پنهان شده یا نادیده گرفته می‌شود به‌سختی می‌توان به آمار موثقی از آن دست یافت. در کشور ما نیز مانند سایر کشورها خشونت علیه زنان مسئله و معضلی اجتماعی است ولی تاکنون مطالعه اپیدمیولوژیک کاملی در این زمینه صورت نگرفته است. به هر حال، با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی شهرستان روانسر و نظر به اینکه تاکنون در این استان در مورد عوارض و پیامدهای ناشی از سوءرفتار علیه زنان تحقیقی انجام نشده است، پژوهش حاضر در پی بررسی علل و عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهرستان روانسر است تا عواملی را که در شدت بخشیدن به خشونت یا کاهش آن مؤثرند شناسایی کند و همچنین به بررسی انواع خشونت و میزان آن در خانواده بپردازد. در

این پژوهش تلاش می‌شود تا سؤالات زیر مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. ۱- میزان و شدت خشونت در شهر روانسر چقدر است؟ ۲- انواع و اشکال خشونت رایج در روانسر چیست؟ ۳- عوامل اجتماعی مؤثر بر همسرآزاری کدام است؟

۲- مروری بر ادبیات موضوع

«بشیر نازپرور» در تحقیقی باعنوان «همسرآزاری در شهر تهران در سال ۱۳۸۱» که با استفاده از روش میدانی و تکنیک گروه شاهد و میدانی انجام گرفته است، به بررسی عوامل مؤثر بر خشونت می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در متغیرهای سن، نوع شغل، تحصیلات و سابقه ازدواج قبلی تفاوت معنی‌داری بین گروه شاهد و گروه نمونه وجود ندارد، ولی در متغیرهای مربوط به وضعیت زندگی شوهر در دوران کودکی و وضعیت خاص شوهر (سابقه جرم، تعدد زوجات و...) تفاوت معنی‌داری بین دو گروه شاهد و نمونه وجود دارد. از نتایج مهم دیگر این پژوهش تأکید بر نقش اساسی زمینه‌های تربیتی و فرهنگی در بروز پدیده همسرآزاری است؛ به طوری که مردانی که در کودکی در خانواده‌های خود شاهد کتک‌خوردن مادران خود بوده‌اند، شوهران معتاد و با سابقه مجرمیت، و کسانی که همسر متعدد دارند، بیشتر به خشونت علیه زنان روی می‌آورند.

همچنین دهقان‌فرد در پژوهشی باعنوان «بررسی تأثیر انواع روابط در خانواده بر خشونت علیه زنان در سال ۱۳۸۳» که با استفاده از روش پیمایشی در مورد نمونه‌ای متشکل از ۲۰۰ نفر از زنان متأهل که دست‌کم دارای یک فرزند و ساکن شهر تهران بوده‌اند انجام داد به بررسی رابطه بین روابط خانوادگی و خشونت علیه این زنان پرداخته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بین نوع روابط (همکاری، همدلی، همفکری، همگامی، گفتمانی) با خشونت علیه زنان رابطه منفی و معنی‌داری وجود دارد. همچنین بین شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد، سرمایه‌ها و منابع در دسترس زنان و زمینه‌های خطرناک (شکل روابط) در خانواده مبدأ (یعنی خانواده‌ای که در آن به‌عنوان پسر یا دختر متولد می‌شویم و رشد می‌کنیم) با خشونت علیه زنان رابطه معنی‌داری وجود دارد.

نتایج پژوهش بگرضایی تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر میزان خشونت مردان نسبت به زنان در خانواده‌های ایلامی» که با استفاده از روش پیمایشی در سال ۱۳۸۲ انجام شده است حاکی از معناداربودن رابطه میان تجربه و مشاهده خشونت در خانواده‌هاستگاه توسط مرد، میزان پایبندی مرد به اعتقادات مذهبی، میزان دخالت خویشاوندان مرد در زندگی آنها و... است، اما میان میزان تصمیم‌گیری زن در امور مهم زندگی با میزان خشونت مردان علیه زنان

رابطه معناداری وجود ندارد. نتیجه‌گیری کلی نشان می‌دهد بیشتر زنان جامعه آماری از طرف همسرانشان مورد خشونت قرار گرفته‌اند و شایع‌ترین خشونت در بین آن‌ها خشونت روحی-روانی بوده است. همچنین رئیسی سرتشنیزی در پژوهشی تحت عنوان «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن در شهرستان کرد در سال ۱۳۸۰» که با استفاده از روش اسنادی و پیمایشی انجام داده است به بررسی عوامل مؤثر بر خشونت از دیدگاه ۱۶۲ زوج (زن و مرد) پرداخته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد بین شغل مرد، تحصیلات، نوع ازدواج و اقتدار مرد در خانواده با خشونت علیه زنان رابطه معنی‌داری وجود دارد، اما بین تفاوت سنی زوجین و خشونت رابطه معنی‌داری مشاهده نشده است. همچنین یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد متغیر اقتدار و سلطه مرد در خانواده بیشترین تأثیر را در خشونت علیه زنان دارد.

همچنین ریچارد گلز در پژوهشی تحت عنوان «نداشتن سرپناه: پویایی اجتماعی خشونت در ازدواج» که در مورد ۸۰ خانواده از طریق مصاحبه در دو شهر واقع در نیو همپشایر انجام داده است به بررسی روند خشونت خانوادگی از طریق تحلیل موقعیت خشونت، یعنی خشونت در چه زمانی، کی و در چه شرایطی در خانواده رخ می‌دهد، پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد خشونت خانوادگی بیشتر در منزل رخ می‌دهد، مکان رخ دادن آن بیشتر در آشپزخانه و اتاق خواب است؛ همچنین عواملی مانند شدت و تناوب خشونت، تجربه دوران کودکی، منابع اقتصادی - اجتماعی، نداشتن سرپناه و محدودیت‌های بیرونی در ادامه زندگی زن در خانواده پرتنش تأثیر دارد (گلز، به نقل از روی، ۱۳۷۷: ۲۴۱).

پاتریک البریج^۱ و جان هوبر^۲ اثرات مشاهده خشونت والدین را در سال ۱۹۷۸ در مورد نمونه‌ای تصادفی شامل ۱۰۹۲ زن و ۹۱۰ مرد با استفاده از مصاحبه تلفنی مورد پژوهش قرار دادند. یافته‌های این پژوهش نشان داد ۱۷ درصد از نمونه مردان و زنان برخورد و خشونت والدین را مشاهده کرده بودند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بین مشاهده خشونت والدین و نگرش افراد درباره نقش‌های زنان رابطه معنی‌داری وجود ندارد، اما بین مشاهده خشونت والدین و نگرش افراد به استفاده از خشونت علیه زنان رابطه‌ای معنی‌دار وجود دارد. بر همین اساس اگر آن‌ها شاهد خشونت پدر در مقابل مادرشان بودند، به این نتیجه می‌رسیدند که مشاهده خشونت والدین بر خشن بودن فرد در بزرگسالی تأثیر دارد و احتمال خشن بودن افرادی که شاهد خشونت والدینشان بودند در مقایسه با افرادی که شاهد خشونت والدین نبودند بیشتر بود (بگرضایی، ۱۳۸۲: ۲۵-۱۵).

1. Patrick Albrich
2. Jan Huber

از مطالعه تحقیقات مختلف داخلی و خارجی در زمینه خشونت علیه زنان می‌توان نتیجه گرفت که یافته‌ها درباره خشونت جزئی از کل واقعیت هستند و می‌توان با تحقیقات بیشتر زوایای پنهان‌تری از موضوع را به کمک چارچوب‌های نظری کشف کرد. اهمیت این موضوع وقتی آشکارتر می‌شود که بدانیم در ایران بیشتر تحقیقات و پژوهش‌ها درباره این موضوع در شهرهای بزرگ انجام شده است یا بیشتر مربوط به تحقیق در مراکز قضایی یا بهزیستی است. از این رو، ضرورت انجام تحقیقات پیمایشی در شهرهای کوچک‌تر و دارای خرده‌فرهنگ‌های سنتی‌تر از فرهنگ کل کشور ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

۳- چارچوب نظری تحقیق

۳-۱- تعریف مفهومی خشونت

اولین تعریف مربوط به گلز و استراوس است که سال‌های زیادی در زمینه خشونت به بررسی پرداخته‌اند. از دید این دو محقق، خشونت رفتاری است با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پنهان اما قابل درک) برای وارد کردن آسیب فیزیکی به فرد دیگر. یلو^۱ در سال ۱۹۸۳ خشونت را چنین تعریف کرده است: «خشونت رفتاری آگاهانه در نظر گرفته می‌شود که نتایج احتمالی آن ایجاد آسیب فیزیکی یا درد در فرد دیگر است» (اعزازی، ۱۳۸۰ الف: ۲۴). مگارژی^۲ خشونت را چنین تعریف می‌کند: «خشونت به معنای اشکال افراطی رفتار پرخاشگرانه است که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخص به قربانی می‌گردد» (همان، ۲۵). کوک^۳ خشونت را قصد استفاده از قدرت فیزیکی به منظور ایجاد آزار، تخریب و مرگ می‌داند. وی خشونت را به دو معنی دیگر نیز به کار می‌برد: الف) استفاده از قدرت یا اجبار (قانونی یا غیره) برای ایجاد آسیب از طریق دست‌ور دادن به اطاعت از مجموعه‌ای ارزش‌های اخلاقی یا اجتماعی لازم. ب) عملی که عامل خشونت، خشونت را تکذیب کند. ج) هردو (کوک، ۱۹۹۷: ۹). تعریف دیگر خشونت چنین است: «خشونت را می‌توان عملی آسیب‌رسان دانست که فرد برای پیشبرد مقاصد خویش انجام می‌دهد و صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) ندارد، بلکه ممکن است ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، منزوی کردن فرد، داد و فریاد)، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه و...) هم به خود بگیرد». (درویش‌پور، ۱۳۷۸: ۵۰). خشونت را می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:

1. Yello
2. Megargee
3. Cook.s

۱. خشونت جسمانی: شامل صدمه وارد کردن به فرد از طریق ضربه زدن، بریدن، لگدزدن، سیلی زدن و موارد مشابه است. این صدمات می‌تواند در نتیجه استفاده از اشیائی نظیر کمر بند، ترکه چوب و چماق به وجود آید. ۲. خشونت عاطفی: خشونت عاطفی یا بد رفتاری روانی به عنوان لفظی که در آن فرد بزرگسال به خود پنداره شایستگی‌های اجتماعی کودک حمله می‌کند تعریف شده است، که در الفاظی مانند اهانت، تهدید یا تحقیر کردن به کار برده می‌شود. ۳. خشونت جنسی: عبارت است از اینکه بزرگسالان یا بچه‌های بزرگ‌تر، از یک کودک برای ارضای جنسی استفاده کنند که ممکن است همراه با تماس یا بدون تماس باشد. اشکال تماس شامل لمس کردن جنسی کودک یا تقاضا کردن از کودک است که بزرگسالی را به طریق جنسی لمس کند. اشکال غیرتماسی نیز شامل در معرض نمایش قرار دادن آلات جنسی در مقابل کودک یا تهیه عکس‌های مستهجن از کودکان و... است (رسول‌زاده اقدم، ۱۳۸۱: ۷).

۳-۲- نظریه‌های مربوط به خشونت

این نظریه‌ها برای تبیین خشونت به متن‌های اجتماعی از جمله خانواده، محله و اجتماع نگاه می‌کنند. از دید نظریه پردازان اجتماعی، عواملی چون یادگیری اجتماعی، منابع، انتخاب حسابگرانه و... از اهمیت خاصی برخوردار است. در ادامه به برخی از این نظریه‌ها اشاره می‌شود.

۳-۲-۱- نظریه یادگیری اجتماعی

بر اساس این دیدگاه، افراد در اثر همنشینی با افراد جامعه چگونه رفتار کردن را می‌آموزند. این دیدگاه به نقش خانواده و همسالان در ارتکاب خشونت اشاره دارد. باندورا مدعی است غالب رفتارهای انسان از طریق مشاهده و در خلال فرآیند الگوسازی فراگرفته می‌شود. برگس و اکرس نیز یادگیری رفتار کجروانه را عمدتاً از طریق فرآیندهای تقویت و سازوکارهای اساسی آن، یعنی تشویق و تنبیه، مورد توجه قرار می‌دهند و معتقدند ادامه یا توقف هر نوع رفتاری بستگی به تشویق یا مجازات دارد؛ یعنی تشویق موجب ادامه رفتارهای انحرافی می‌شود و همچون سایر رفتارهای اجتماعی در اثر آمیزش با دیگران آموخته می‌شود و تداوم می‌یابد (رئیس، ۱۳۸۲: ۱۴۰). رد نیز معتقد است همه رفتارها و اعمال افراد در زندگی تحت تأثیر الگوها و نمونه‌ها هستند. او می‌گوید تقلید امری اجتماعی بنیادی است و بر روابط بین افراد حاکم است (رد، ۲۰۰۰). ویلسون و هرنشتاین محیط خانواده و تجربه‌های نخستین فرد در مدرسه را از جمله مهم‌ترین علل اجتماعی مؤثر در رفتارهای کجروانه (خشن) به حساب می‌آورند (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶: ۴۱۱). «نظریه یادگیری می‌گوید افراد رفتارهای خشن را با

مشاهده یاد می‌گیرند و اگر این‌گونه رفتارها تنبیه نشود و برعکس مورد تشویق واقع شود تقویت می‌گردد و ادامه می‌یابد» (باندورا، ۱۹۷۷: ۹). برای مثال، پسری که می‌بیند پدرش مادرش را می‌زند، احتمال اینکه در آینده همسرش را کتک بزند زیاد است. بنابراین، خشونت به واسطه قرارگرفتن در معرض ارزش‌های اجتماعی و اعتقادات درباب نقش‌های زنان و مردان یاد گرفته می‌شود و زمانی تقویت می‌شود که تنبیه مناسب اعمال نگردد. همچنین باندورا معتقد است فراگیری خشونت تحت شرایط مستقیم (تنبیه و تشویق) و مشاهدات فرد انجام می‌پذیرد. از این دیدگاه، پدیده یادگیری اجتماعی عمدتاً ناشی از تجاری است که بر پایه یادگیری نیابتی و از طریق مشاهده رفتار فرد دیگر و پیامدهای آن شکل می‌گیرد (باندورا، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۵). به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند. مشاهده و تجربه بدرفتاری از ناحیه پدر و مادر در کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز توسط مرد و آموختن تحمل توسط زن می‌شود. بنابراین، شخص می‌تواند با کمک فرآیند الگوسازی و به عبارت دیگر با مشاهده دیگران، چه به طور تصادفی و چه آگاهانه، یاد بگیرد. انتخاب الگو تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله سن، جنس و موقعیت‌های مشترک صورت می‌گیرد و اگر الگوی برگزیده مطابق با ارزش‌ها و هنجارهای سالم باشد، فرد توانایی تطابق با زندگی روزمره طبیعی و موقعیت‌های تهدیدآمیز را پیدا می‌کند (ساعتچی، ۱۳۷۷: ۹۹). با توجه به اینکه پژوهش درباب خشونت علیه زنان در خانواده یا همسرآزاری است، برای بررسی این پدیده و شناخت گذشته فرد و چگونگی رفتار او از نظریه یادگیری اجتماعی و شاهد خشونت بودن فرد در خانواده استفاده خواهد شد.

۳-۲-۲- نظریه کنترل اجتماعی

به اعتقاد هیرشی، بزه‌کاری زمانی اتفاق می‌افتد که تعهدات فرد به اجتماع ضعیف شود یا به کلی از بین برود (مشکاتی و مشکاتی، ۱۳۸۱: ۱۲). از نظر وی درجه قبول ارزش‌ها و هنجارهای جامعه از طرف افراد به میزان پیوستگی آن‌ها با نظام اجتماعی بستگی دارد. از نظر او، بین پیوند با نظام اجتماعی و اعتقاد به مشروعیت اخلاقی رابطه وجود دارد و اعتقادات فرد نیز متأثر از پیوند با مدرسه، خانواده و جامعه است. با سست شدن این پیوندها از شدت اعتقادات کاسته می‌شود. هیرشی چهار عنصر را به‌عنوان عناصر پیونددهنده افراد جامعه به یکدیگر برشمرده که موجب جلوگیری از ارتکاب به خشونت و جرم می‌شود. این چهار عنصر عبارت‌اند از ۱. دلبستگی یا تعلق خاطر به خانواده، دوستان و جامعه ۲. تعهد به هدف‌های قراردادی و مرسوم جامعه ۳. مشارکت و درگیر بودن در فعالیتهای روزمره ۴. اعتقادات و باورهای فرد به

قواعد اخلاق و اجتماعی (رئیس، ۱۳۸۲: ۱۴۱). والتر رکلس معتقد است هم‌نوایی فرد با گروه و جامعه امری طبیعی و براساس تمایل درونی او نیست و صرفاً از فشار و کنترل گروه سرچشمه می‌گیرد. البته او متذکر می‌شود که تعلق و دلبستگی فرد به گروهی بزه‌کار نیز احتمال خشونت او را افزایش می‌دهد (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶: ۴۰۵).

۳-۲-۳- نظریه فشار

نظریه‌های فشار مدعی‌اند جرم تابعی از تضاد بین اهداف و ابزارهایی است که مردم می‌توانند به‌شیوه مشروع برای رسیدن به آن اهداف از آن‌ها استفاده کنند. دورکیم، از پیشگامان نظریه فشار، نظریه آنومی را برای تبیین جرم و کجروی فرمول‌بندی کرد. از نظر او، آنومی زمینه‌ساز ناهنجاری‌های اجتماعی مختلف است (رئیس، ۱۳۸۲: ۱۴۰). مرتن معتقد است وقتی افراد برای رسیدن به اهداف ابزارهای مشروع نداشته باشند، احساس فشار می‌کنند و در نتیجه ممکن است راه‌های غیرقانونی و نامشروع را برای رسیدن به اهداف خود برگزینند و در واقع به جرم و بزه‌کاری متوسل شوند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۱۴۱). کوهن نیز در نظریه خود با عنوان ناکامی منزلتی، کجروی را به پایگاه اجتماعی و طبقات منسوب می‌کند و منشأ این رفتارها را عدم دسترسی به اهداف مورد قبول جامعه می‌داند (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶: ۴۳۳). مشکلات اقتصادی، بیکاری و کمبود درآمد معمولاً موجب افزایش فشار و نگرانی در خانواده می‌شود، گاهی اوقات این فشارها منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود. از طرفی، ممکن است خشونت خود راهی برای برخورد با این فشارها باشد. تحقیقات نشان می‌دهد خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد خشونت‌های خانگی بیشتری را تجربه می‌کنند و این امر به خاطر فشار و تنش‌هایی است که در موقعیت بیکاری، فقر و کمبود درآمد ایجاد می‌شود (سلزر و کالموس، ۱۹۸۸). البته نباید از وجود خشونت در میان سایر طبقات اجتماعی غافل ماند، زیرا طبقات متوسط و بالا بیشتر قادرند این مسائل را پنهان کنند یا آن‌ها را حاشا نمایند. بنابراین، با توجه به نظریه فشار می‌توان گفت پایگاه اقتصادی - اجتماعی پایین همسران، ناکامی و عملکرد تحصیلی پایین در ارتکاب خشونت و رفتارهای خطرناک تأثیر عمده‌ای دارند.

۳-۲-۴- نظریه منابع

نظریه منابع که در سال ۱۹۷۱ توسط ویلیام گود مطرح شد، بر این امر تأکید می‌کند که غالباً مردان منابع اقتصادی را در دست دارند و همین امر موجب برتری آن‌ها در روابط خانوادگی می‌شود. حال آنکه زنان به لحاظ منابع اقتصادی عمدتاً به همسران خود وابسته‌اند و از طرفی چون مراقبت از فرزندان را برعهده دارند، اگر مردان را ترک کنند، با مشکلات اقتصادی روبه‌رو خواهند شد؛ از این رو در روابط خشن باقی می‌مانند وابستگی زنان به این معناست که آن‌ها راه‌های محدودی در دسترس دارند و لذا کمتر می‌توانند بر مردان قدرت و نفوذ داشته باشند. اگر یکی از زوجین به دنبال کنترل قدرت باشد معمولاً آزار را انتخاب می‌کند و آزار انواع مختلفی دارد؛ مانند تهدید، ترس، منزوی‌سازی، آزار بچه‌ها، محدودیت‌های مالی و ... حال آنکه زوج‌هایی که به لحاظ قدرت و منابع مساوی هستند کمتر تضاد را تجربه می‌کنند و وقتی هم تضاد پیش می‌آید با راه‌های غیر خشن آن را خنثی می‌کنند.

۳-۲-۵- نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی

دوبار از جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی به‌عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد می‌کند. به اعتقاد وی، شخصیت دختران و زنان می‌توانست بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل گیرد، مشروط بر اینکه دختر بچه‌ها از ابتدا با همان توقعات و پاداش‌ها و همان سخت‌گیری‌ها و آزادی‌هایی تربیت می‌شدند که برادرانشان تربیت می‌شوند (بستان، ۱۳۸۲: ۱۱). نحوه برخورد والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکای به نفس و استقلال بیشتر از پسر مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آن‌ها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار می‌رود که سازش کند، صلح‌جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند و مهربان و مراقبت‌کننده باشد (راس، ۱۳۷۳: ۲۷۵). بنابراین، می‌توان گفت جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه‌کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده از سوی دیگر می‌تواند در حکم بسترهای نابرابر جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی، که در آن مردانگی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای معمولی حضور و اشتغال دارند (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۱۲۸). بر اساس این نظریه، فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده گرایش‌های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی می‌کند و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی‌شدن سلطه مرد و مطیع‌بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، منفعل،

عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم کرده است و در چنین شرایطی، زنان نقش سنتی مطیع بودن خود را در مقابل نقش سلطه‌گرای مرد می‌پذیرند. مطابق این دیدگاه، خشونت رفتاری است که یاد گرفته می‌شود و معمولاً در جوامع مجبور کردن زنان و خشونت علیه آن‌ها مشروع و طبیعی است و واکنش‌های جنسیتی سنتی خشونت را تشویق می‌کند.

۳-۲-۶- نظریه هویت جنسی

میشل فوکو معتقد است در جوامع غربی افراد هویتشان را با هویت جنسی‌شان یکی می‌دانند و خودشان را موجوداتی جنسی به شمار می‌آورند. آن‌ها این مفهوم خود جنسی را به سراسر زندگی اخلاقی و سنتی‌شان پیوند می‌دهند. بدین معنا که هر فردی برای آنکه بداند چگونه باید رفتار کند و جامعه از او چه انتظاری دارد، نخست الگویی را در نظر می‌آورد که موجودی از جنس او باید مطابق آن رفتار کند (توکلی، ۱۳۸۲: ۸۰). از نظر مایکل کمیل نیز مردانگی مجموعه‌ای از مفاهیمی است که در فرآیند رابطه ما با خودمان، با دیگران و با دنیایمان ساخته می‌شود. مردانگی شکل‌گیری اجتماعی دارد و از ساختمان زیست‌شناختی ما نمی‌جوشد بلکه ساخته فرهنگ است (همان). کمیل معتقد است خشونت جنسیتی از سه عامل سرچشمه می‌گیرد: ۱. قدرت اجتماعی بی‌تناسب و ناعادلانه مردان و در برخی موارد استفاده آن‌ها از خشونت (برضد زنان و نیز برضد مردان دیگر، خودشان، طبیعت...) برای حفظ این قدرت یا دست‌کم تقویت حس قدرت. ۲. احساس سزاوار قدرت و امتیاز بودن که بیشتر مردان آن را تجربه می‌کنند. ۳. مجاز بودن اجتماعی و حقوقی و فرهنگی ارتکاب به خشونت جنسیتی، که کم‌وبیش در همه فرهنگ‌های مردسالار وجود دارد (همان، ۸۳-۸۲).

۳-۲-۷- نظریه ستمگری جنسی (پدرسالاری)

همه نظریه‌های ستمگری جنسی موقعیت زنان را پیامد رابطه ناعادلانه قدرت میان زن و مرد می‌دانند، رابطه‌ای که طی آن، مردان که منافع عینی و بنیادی در نظارت، سوءاستفاده، انقیاد و سرکوبی زنان دارند، از طریق اعمال ستم جنسی بر زنان این منافع را برآورده می‌سازند. بر این اساس، الگوی ستمگری با عمیق‌ترین و فراگیرترین اشکال در سازمان جامعه عجین می‌شود و ساختار تسلط بنیادی را تشکیل می‌دهد که عموماً پدرسالاری خوانده می‌شود. پدرسالاری هویت مردانه را، که همان خشونت‌ورزی باشد، مورد پرستش قرار می‌دهد و به کسانی که نقش مردانه اعمال می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند، قدرت و امتیاز می‌دهد (شاه‌حسینی، ۱۳۷۳:

۸). ساختار پدرسالارانه، با خود الگوهایی از ذهنیت، قضاوت، ارزش و هنجار و رفتار را به وجود می‌آورد و انتقال می‌دهد و این امر را نهادینه می‌سازد که فرمان‌دادن، و در صورت اقتضا، درجاتی از خشونت طبیعی و متعارف تلقی می‌شود و از زن فرمان‌بردن و تمکین انتظار می‌رود؛ اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت‌وآمد و کردار زن نماد حفظ کیان خانواده و جامعه و ارزش‌ها و قواعد آن شناخته می‌شود. در این نگرش، مسائل ناموسی از اهمیت فراوانی برخوردارند و ضمانت اجرایی آن در حاکمیت مرد قرار دارد. خانواده حريم خصوصی مرد شناخته می‌شود و او است که باید در نقش سرپرست خانواده، اعضای آن شامل همسر و فرزندان (به‌ویژه دختران) را کنترل کند (گلز، ۱۹۸۵: ۴۵).

۳-۲-۸ - نظریه فمینیستی

ایده اصلی این نظریه این است که فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم در جهت حمایت از نوعی نظم اجتماعی خاص و ساختار خانوادگی پدرسالار عمل می‌کند. پدرسالاری باعث می‌شود زن‌ها پایین‌تر قرار بگیرند و الگوی تاریخی خشونت سیستمی علیه زنان شکل بگیرد (گلز و استراوس، ۱۹۷۹). از این منظر، علت اصلی خشونت زناشویی در ساختار خانواده سنتی قرار دارد که نوعی نظم اقتدارگرایانه مردسالار است. علاوه بر این، محققان فمینیست برتری را مرد به شکل آشکار و مشخص علت اصلی خشونت خانگی می‌دانند. تجزیه و تحلیل فمینیستی از کتک‌زدن زن توسط مرد از بسیاری جهات انتقاد از مردسالاری است (استراوس و یودانیس، ۱۹۹۰: ۸۲۵-۸۴۱). دوباش و دوباش^۱ در بررسی‌ای تاریخی، پدیده زنان کتک‌خورده را از دوران روشنگری در اروپا تا امروز تعقیب کرده‌اند و نشان داده‌اند که زنان در نظام‌های پدرسالاری، همیشه از طریق استفاده از خشونت بدنی تحت سلطه و فرمانبرداری مردان قرار گرفته‌اند و هنوز هم قرار دارند (اعزازی، ۱۳۸۰ الف: ۷۷).

۳-۲-۹ - نظریه کارکردگرایی

برخلاف نگرش فمینیست‌ها، نظر کارکردگرایان در مورد خشونت خانوادگی توجیه‌کننده خشونت است. آن‌ها خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که در آن افرادی با جنسیت‌ها و گروه‌های سنی متفاوت مدت طولانی در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند. برخلاف سایر گروه‌ها، در این گروه سلسله‌مراتب براساس تخصص یا صلاحیت و لیاقت صورت نمی‌گیرد، بلکه براساس جنسیت، سن و قدرت اقتصادی است. وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون،

1. Dobash & Dobash

سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شود. این تضادها، ویژگی‌ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می‌برند. از این رو، هر اقدام در راستای رفع تضادهای خانوادگی، اگرچه با استفاده از قدرت و در مواردی، از راه خشونت باشد، موجه و ضروری است (اعزازی، ۱۳۸۰: الف ۶۹). از این رو، در دیدگاه کارکردی، خشونت برای بقای خانواده کاربرد پیدا می‌کند. از این دیدگاه، افراد در گروه خانواده نقش‌های بارزی دارند. مثلاً شوهر، به‌عنوان پدر، نان‌آور خانواده محسوب می‌شود و همسر به‌عنوان مادر وظیفه خانه‌داری را برعهده دارد. هریک از افراد گروه‌های خانواده برای ادامه زندگی، بنا به مقتضیات و انتظارات نهادی - اجتماعی، نقش‌های گوناگون خود را ایفا می‌کنند (سیف، ۱۳۶۸: ۵۶). پارسونز، یکی از پایه‌گذاران این نظریه، بر تفکیک نقش‌های جنسیتی تأکید می‌کند و پدر را رئیس و مادر را مدیر داخلی خانواده می‌داند (اعزازی ب، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۰).

همچنین تحقیقات بات در مورد نقش‌های زناشویی و شبکه روابط خانواده نشان داد که گوناگونی‌های مشهودی در نحوه عمل به نقش‌های زناشویی از طرف شوهران و زنان به چشم می‌خورد. در یکی از دو منتهالیه نمونه‌های مورد بررسی، خانواده‌ای وجود داشت که در آن، زن و شوهر، بیشترین تعداد ممکن از وظایف مختلف را جدا و مستقل از یکدیگر انجام می‌دادند. در اداره امور خانه و خانواده تقسیم کار خاصی برقرار بود، به طوری که زن وظایف خاص خود را داشت و شوهر نیز کارهای دیگر را که مختص خودش بود انجام می‌داد و اوقات فراغتش را جدا سپری می‌کردند. در منتهالیه دیگر این بررسی، خانواده‌ای وجود داشت که در آن، شوهر و زن در بیشترین فعالیت‌های ممکن با هم سهیم بودند و بیشترین اوقات ممکن را در کنار هم می‌گذراندند. آن‌ها تأکید می‌کردند که زن و شوهر باید برابر باشند و تصمیمات مهم را با هم بگیرند و حتی در جزئی‌ترین امور خانه و خانواده حتی‌الامکان به یکدیگر کمک کنند (بات، ۱۳۷۳: ۵۳-۲۵۴). بات معتقد بود هرچه شبکه روابط خانواده پراکنده‌تر باشد، خانواده نوع دوم بیشتر احتمال بروز دارد و تفکیک نقش‌های زناشویی کاهش پیدا می‌کند.

۳-۲-۱۰- نظریه فرهنگ

نظریه فرهنگ خشونت از دیگر نظریه‌های تبیین‌کننده همسرآزاری است. این نظریه بیان می‌کند که اساس انواع گوناگون رفتارهای سوء مانند همسرآزاری، کودک‌آزاری و سالمندآزاری به‌وسیله جامعه شکل می‌گیرد. از این دیدگاه، فرهنگ میراث اجتماعی گذشته است که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر می‌گذارد. دوباش و دوباش ارتباط مشخصی میان رفتار خشونت‌آمیز مردان در مقابل زنان و هنجارهای اجتماعی یافته‌اند. مردانی که با همسران خود بدرفتاری

می‌کنند، در فرهنگی زندگی می‌کنند که در آن حاکمیت مردان بسیار بیشتر از زنان است. از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ، تأثیر پرخاشگری مردان، وجود حاکمیت مردانه و فرمانبرداری زنان است. بنابراین، در جوامع پدرسالار، استفاده از قدرت برای ثبات حاکمیت مردانه دارای مشروعیت است. در برخی جوامع، زمانی که نظم اجتماعی به خطر می‌افتد، برای استقرار آن از خشونت استفاده می‌شود. این شکل از نظارت اجتماعی، یعنی اعمال خشونت برای بقای نظم اجتماعی در جامعه، هم در سطح کلان و هم در سطح خرد (خانواده) صورت می‌گیرد (اعزازی ب، ۱۳۸۰: ۷۱).

۳-۲-۱۱- نظریه انتقال بین نسل‌ها

براساس این نظریه، که بر پایه نظریه یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در هنگام خردسالی در خانواده خشونت را تجربه می‌کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت (شمس اسفندآبادی، ۱۳۸۲). همچنین، براساس نظریه یادگیری، یادگیری نقش‌های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می‌گیرد. والدین برای رفتاری که به گمان آن‌ها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می‌دهند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آن‌ها فرق می‌گذارند. کودک «پسر» یا «دختر» بودن را متناسب با رفتاری که پاداش می‌گیرد می‌آموزد و یاد می‌گیرد آن برچسب را به خود هم بزند و برای آن ارزش مثبت قائل شود. بنابر این نظریه، هویت جنسیتی پس از جافتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد و این در سن معینی رخ نمی‌دهد (گرت، ۱۳۸۰: ۳۵).

اما فرضیه‌های این پژوهش، با توجه به اهداف تحقیق، مبتنی بر نظریه‌های هویت جنسی، پدرسالاری، نظریه فرهنگی، انتقال نسل‌ها، نقش‌ها، نظریه بات و نظریه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی استوار است. فرضیه‌های ۱ و ۲ بر اساس نظریه‌های هویت جنسی، پدرسالاری و جامعه‌پذیری و فرضیه ۳ بر اساس نظریه کارکردی نقش پارسونز و نظریه نقش‌های زناشویی بات تنظیم شده است. همچنین، از نظریه‌های انتقال بین‌نسلی و یادگیری اجتماعی برای فرضیات ۴ و ۵ استفاده شده است.

فرضیات تحقیق

۱. بین تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
۲. بین تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.

۳. بین میزان تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
۴. بین تجربه خشونت زنان در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
۵. بین تجربه خشونت مردان در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.

۴- روش تحقیق

این پژوهش از نظر کنترل شرایط پژوهش پیمایشی است و چون در یک مقطع زمانی معین صورت گرفته است مطالعه‌ای مقطعی تلقی می‌شود. از آنجا که در مورد جمعیت نمونه معرف انجام می‌گیرد تا قدرت تعمیم‌پذیری داده‌ها فراهم شود تحقیقی پنهانگر است. تحقیق حاضر با توجه به اینکه رابطه یک متغیر با چند متغیر دیگر را می‌سنجد از نوع همبستگی است. جامعه آماری این تحقیق شامل کلیه زنان متأهل شهر روانسر است که دست کم یک سال از ازدواج آن‌ها می‌گذرد و تعداد آن‌ها شامل ۴۶۳۰ نفر می‌باشد که از بین آن‌ها طبق فرمول تعیین حجم نمونه کوکران حدود ۲۰۰ نفر انتخاب شده‌اند که روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای بوده است. پس از مشخص شدن حجم نمونه، با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای، شهر روانسر به لحاظ اقتصادی و فرهنگی به سه منطقه تقسیم شد و از بین مناطق با استفاده از روش نمونه‌گیری سیستماتیک نمونه‌ها انتخاب و پرسش‌نامه‌ها به صورت مصاحبه‌ای پر شدند. در بررسی حاضر جهت بررسی فرضیه‌ها و جمع‌آوری داده‌ها از تکنیک پرسش‌نامه‌ای همراه با مصاحبه استفاده شده است (از آنجا که تعداد زیادی از جامعه آماری بی‌سواد بودند مصاحبه نیز انجام شد). برای تأمین اعتبار ابزار، از روش اعتبار صوری استفاده شد، به این شکل که ابزار سنجش به صاحب‌نظران ارائه و نقایص برطرف شد. همچنین از تکنیک گروه‌های شناخته‌شده برای تعیین اعتبار محتوایی سؤالات و گویه‌ها نیز استفاده شد. همچنین برای تعیین پایایی پرسش‌نامه از ضریب آلفای کرونباخ که در این تحقیق برابر با ۰/۸۲ است استفاده شده است.

۵- تعریف مفاهیم و شاخص‌ها

۵-۱- متغیرهای مستقل

متغیرهای مستقل برای سنجش ابتدا معرف‌سازی شدند و سپس در قالب سؤالات و گویه‌ها به صورت سؤالات دو و سه‌گزینه‌ای و طیف لیکرت طراحی و به پاسخگویان داده شدند. متغیرهای مستقل شامل تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود، تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود، تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد و تجربه خشونت زن و مرد در خانواده است.

• **تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود و نسبت به همسر:** کلیه اعمالی که نشان مردانگی و نقش سنتی مرد باشد، که در این تحقیق شامل اقتدار، تصمیم‌گرفتن در مورد دخل و خرج منزل، عقلانی‌تر پنداشتن مردان در مقایسه با زنان، عدم موافقت با ادامه تحصیل زنان و انجام کارهایی است که مردانه پنداشته می‌شود.

• **تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود در مقابل شوهر:** کلیه اعمالی را شامل می‌شود که نشانه زنانگی و نقش سنتی زنان است. این تصور که توسط جامعه تعریف می‌شود، در این تحقیق شامل صفاتی نظیر مطیع بودن و حرف‌شنوی داشتن، عاطفی و احساسی بودن، صبر و تحمل زیاد داشتن و انجام کلیه کارهای مربوط به نقش جنسیتی زن از جمله خانه‌داری و فرزندپروری است.

• **تفکیک نقش جنسیتی زن و مرد در منزل:** منظور انجام کارهایی است که با توجه به تعریف نقش‌های جنسیتی زنانه یا مردانه تلقی می‌شود؛ مثل نظافت خانه، جمع‌کردن رختخواب، ظرف شستن، لباس شستن، خرید روزانه، غذا پختن، تعمیرات، تأمین هزینه‌ها، پرداخت قبض آب و برق و ...

• **تجربه خشونت زن و مرد:** افراد طی فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده و با الگوپذیری از والدین و مشاهده خشونت در خانواده، رفتارهای خشونت‌آمیز را فرا می‌گیرند. این رفتارهای خشونت‌آمیز ممکن است از ناحیه پدر و مادر در مقابل هم باشد یا خود فرد از طرف یکی از آنها تحت اعمال خشونت‌آمیز قرار گرفته باشد. در این تحقیق این تجربه شامل مشاهده دعوی پدر و مادر، کتک‌خوردن یا تحقیر شدن از طرف والدین، کتک‌خوردن از برادر یا خواهر و مشاهده کتک‌خوردن مادر می‌شود.

۵-۲- متغیر وابسته

در این پژوهش، متغیر وابسته خشونت است که شامل چهار بعد روانی (عاطفی)، فیزیکی (جسمی)، جنسی و اقتصادی است.

• **خشونت روانی و عاطفی:** منظور از خشونت روانی در این تحقیق رفتارهایی مانند دادو فریاد کردن، تمسخر در جمع، تحقیر وضعیت جسمانی و ظاهری، دشنام و ناسزا، تهدید قربانی به استفاده از خشونت، تحقیر اندام و ظاهر زن، تحقیر از طریق انتقاد و سرزنش خانواده و دوستان، تهدید به طلاق یا ازدواج مجدد، نگاه تحقیرآمیز به زن، متهم کردن زن به تنبلی و بی‌تفاوتی و تصمیم‌گیری در کلیه امور مربوط به خانواده است.

- **خشونت فیزیکی یا جسمی:** منظور از این نوع خشونت هل دادن، لگدزدن، ضربه زدن، کشیدن لباس و موی سر، سیلی زدن، حمله با چوب، کابل و وسایل خطرناک مثل کارت، کتک زدن در حد کبودی، خون مردگی و صدمات جدی (شکستن دست و پا) است.
- **خشونت جنسی:** منظور از خشونت جنسی ارتباط جنسی بدون تمایل همسر و ابراز نارضایتی از رابطه زناشویی به صورت تحقیرآمیز است.
- **خشونت اقتصادی:** منظور از خشونت اقتصادی کلیه رفتارهای خشونت‌آمیزی است که از سوی مرد در مقابل همسر صورت می‌گیرد و شامل ندادن خرجی و برآورده نکردن نیازهای مالی زن در صورت داشتن درآمد کافی، سوءاستفاده‌های مالی از زن، کنترل دائمی مخارج زن و وادار کردن زن به رفتار مطابق میل مرد است.

۶- یافته‌های تحقیق

۶-۱- یافته‌های توصیفی (مربوط به ابعاد خشونت علیه زنان)

در مجموع، طی مدت پژوهش ۲۰۰ زن متأهل که دارای شرایط پژوهش بودند به مطالعه وارد شدند. میانگین سنی نمونه‌ها ۳۳ سال با محدوده سنی ۱۸ تا ۵۶ بود و میانگین سن زمان ازدواج آن‌ها ۱۸ سال برآورد شد. از نظر تحصیلات ۲۱ درصد بی‌سواد، ۳۲ درصد ابتدایی، ۱۴ درصد راهنمایی و متوسطه، و تنها ۷/۵ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. ۵۹/۵ درصد پاسخگویان در روستا و ۴۰/۵ درصد در شهر به دنیا آمده‌اند، یعنی می‌توان گفت خاستگاه اجتماعی پاسخگویان روستا بوده است. بیشتر آن‌ها به شیوه سنتی (۷۸/۵ درصد) ازدواج کرده‌اند و فقط ۱۸ درصد به صورت انتخابی و از طریق آشنایی قبلی ازدواج کرده‌اند. اغلب زنان (۸۷/۵ درصد) خانه‌دار هستند و تنها ۱۲/۵ درصد شاغل‌اند و از این تعداد نیز تنها ۶ درصد در مشاغل دفتری و کارمندی مشغول به کارند. میانگین درآمد آن‌ها ۱۲۷۰۰۰ هزار تومان است. تنها در مشاغل کارمندی است که زنان درآمد بالایی دارند و بالاترین درآمد نیز ۲۸۰۰۰۰ هزار تومان است. بنابراین، می‌توان گفت زنان جامعه آماری استقلال اقتصادی ندارند. درخصوص وضعیت مسکن نیز ۶۴/۵ درصد پاسخگویان در منزل مسکونی شخصی سکونت داشته‌اند و ۳۵/۵ درصد در منزل استیجاری ساکن بوده‌اند. مطالعات نشان می‌دهد میانگین سن شوهران پاسخگویان نیز برابر ۳۹/۹۵ سال با محدوده ۲۱ تا ۸۱ است که ۶ سال از میانگین سن خود پاسخگویان بیشتر است. درخصوص تحصیلات شوهران نتایج بیانگر این است که ۱۴ درصد آن‌ها بی‌سواد، ۷/۵ درصد ابتدایی، ۶۱/۵ درصد راهنمایی و متوسطه و ۱۷ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. یافته‌ها نشان می‌دهد ۷۹/۵ درصد شوهران در روستا و ۲۰/۵ درصد در شهر به دنیا آمده‌اند و این نشان

می‌دهد شوهران در مقایسه با زنان دارای منشأ روستایی بیشتری هستند. در خصوص وضعیت شغلی شوهران نیز ۲۸ درصد آن‌ها شغل دولتی و ۷۲ درصد آن‌ها شغل غیردولتی داشتند.

جدول ۱. توزیع میزان دفعات بروز خشونت روانی، فیزیکی، جنسی، اقتصادی و کل براساس شاخص آن

طبقات	خشونت روانی		خشونت فیزیکی		خشونت جنسی		خشونت اقتصادی		خشونت کل	
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
هرگز	۱۲/۰	۲۴	۷۱/۵	۱۴۳	۴۳/۰	۸۶	۷۴/۰	۱۴۸	۹/۰	۱۸
۱-۲ بار	۵۵/۰	۱۱۰	۲۰/۵	۴۱	۹/۵	۱۹	۸/۵	۱۷	۵۱/۰	۱۰۲
۳-۴ بار	۲۰/۰	۴۰	۳/۰	۶	۷/۰	۱۴	۳/۵	۷	۲۸/۵	۵۷
۵-۶ بار	۹/۵	۱۹	۱/۰	۲	۱۸/۵	۳۷	۵/۵	۱۱	۶/۰	۱۲
۷-۸ بار	۱/۵	۳	۲/۵	۵	۱/۵	۳	۳/۵	۷	۳/۰	۶
۹ بار و بیشتر	۲/۰	۴	۱/۵	۳	۲۰/۵	۴۱	۵/۰	۱۰	۲/۵	۵
جمع	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰
میانگین انحراف معیار	۳۷ ۲۴		۲۳ ۳۲		۴۲ ۴۱		۱۹ ۳۳		۳۰ ۲۴/۲۲	

جدول ۱ نشان می‌دهد تنها ۹ درصد از پاسخگویان هرگز مورد خشونت قرار نگرفته‌اند. به عبارت دیگر، ۹۱ درصد از پاسخگویان مورد خشونت همسرشان قرار گرفته‌اند. یافته‌های جدول نشان می‌دهد بیشترین میانگین خشونت به ترتیب مربوط به خشونت جنسی با میانگین ۴۲ و خشونت روانی با میانگین ۳۷ است و کمترین نوع خشونت به خشونت فیزیکی با میانگین ۲۳ و خشونت اقتصادی با میانگین ۱۹ مربوط است. بیشترین نوع خشونت از نظر شدت مربوط به خشونت جنسی است، به طوری که ۲۰/۵ درصد از پاسخگویان بیش از ۹ بار مورد خشونت جنسی قرار گرفته‌اند. همچنین، اگرچه میزان خشونت فیزیکی از خشونت روانی کمتر است، با توجه به مصاحبه‌هایی که صورت گرفته است، چندین مورد شکستگی و دررفتگی دست، یک مورد پارگی پرده صماخ و یک مورد ریختن آب جوش بر سر زن وجود داشت که نشان از شدت خشونت است. میانگین شاخص خشونت کل ۳۰ است که به سمت کم تمایل دارد. همان‌طور که یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، خشونت در جامعه مورد مطالعه با وجود حساسیت موضوع و عدم تمایل پاسخگویان به بازگ کردن حقایق تلخ زندگی‌شان در ابعاد مختلف وجود دارد. حتی هنگام مصاحبه یا پرکردن پرسش‌نامه در بعضی موارد زنان حتماً باید از شوهرانشان در مورد پاسخ به پرسش‌ها اجازه می‌گرفتند و گاه شوهر اجازه این کار را به آنان نمی‌داد. این

مسئله خود گواه نوعی خشونت و عدم استقلال زن از شوهر در این منطقه است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه میزان خشونت فیزیکی (که در گذشته نه چندان دور بیشتر بوده) کمتر شده، خشونت روانی یا عاطفی و همچنین خشونت جنسی بیشتر شده است. البته در مورد خشونت جنسی باید گفت این امر بیشتر به نگرش زنان به این مسئله برمی‌گردد که احتمالاً در گذشته هم وجود داشته و به زنان امروز منتقل شده است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که خشونت جنسی در گذشته نیز زیاد بوده است.

جدول ۲. توزیع میزان تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود و تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود براساس شاخص آن

درصد	فراوانی		درصد	فراوانی		
۰/۰	۰	تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود	۰/۰	۰	کاملاً مخالف	تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود
۱/۵	۳		۵/۵	۱۱	مخالف	
۲۸/۵	۵۷		۲۷/۰	۵۴	بینابین	
۵۰/۵	۱۰۱		۵۵/۵	۱۱۱	موافق	
۱۹/۵	۳۹		۱۲/۰	۲۴	کاملاً موافق	
۱۰۰	۲۰۰		۱۰۰	۲۰۰	جمع	
۵۶	۲۱		۲۱	۵۵		میانگین انحراف معیار

جدول ۲ نشان می‌دهد ۶۷ درصد از مردان با نقش جنسیتی خود به‌عنوان مرد موافق یا کاملاً موافق هستند؛ یعنی همان تصور اقتدارگرایانه از نقش خود؛ و ۷۰ درصد از زنان جامعه تحقیق با نقش فرمانبردارانه خود یا تصور از نقش جنسیتی خود موافق یا کاملاً موافق هستند. این امر نشان می‌دهد جامعه آماری کاملاً سنتی است و میزان تفکیک نقش‌های زنانه و مردانه بالاست.

جدول ۳. توزیع فراوانی درصدی تفکیک نقش‌های جنسیتی در انجام کارهای منزل

گویه‌ها	فرزندان	پاسخگو	همسر	هر دو	مادر و دختر	همه با هم	درصد کل
۱- نظافت خانه	۷/۰	۷۲/۰	۰/۵	۴/۰	۱۵/۰	۱/۵	۱۰۰
۲- آماده کردن صبحانه	۰/۵	۷۷/۰	۵/۰	۱۳/۵	۳/۰	۱/۰	۱۰۰
۳- جمع کردن رختخواب	۱۱/۰	۶۹/۵	۱/۰	۸/۰	۹/۰	۱/۵	۱۰۰
۴- ظرف شستن	۱۵/۰	۶۷/۵	۰/۰	۴/۰	۱۲/۰	۱/۵	۱۰۰
۵- لباس شستن	۸/۵	۷۴/۰	۰/۵	۲/۵	۱۳/۰	۱/۵	۱۰۰
۶- خرید روزانه	۵/۰	۱۸/۵	۵۴/۵	۱۶/۰	۲/۵	۳/۵	۱۰۰
۷- غذا پختن	۷/۰	۷۶/۵	۲/۰	۷/۰	۶/۵	۱/۰	۱۰۰
۸- تعمیرات	۹/۰	۳/۵	۷۹/۵	۳/۰	۰/۰	۱/۵	۱۰۰
۹- تأمین هزینه‌ها	۱/۰	۲/۰	۸۴/۰	۹/۰	۰/۰	۴/۰	۱۰۰
۱۰- پرداخت قبوض آب و برق	۱۰/۵	۱۰/۵	۷۱/۰	۴/۵	۱/۵	۲/۰	۱۰۰

آمارهای جدول ۳ نشان می‌دهد تفکیک نقش‌ها امری طبیعی است؛ یعنی زنان بیشتر نقش خانه‌داری را ایفا می‌کنند و انجام وظایف مربوط به خانه‌داری مثل نظافت خانه، آماده‌کردن صبحانه، ظرف شستن، لباس شستن و غذاپختن به عهده زنان است و کمک و همکاری شوهر در انجام این امور بسیار کم است. همچنین، بیشتر دخترها با مادرها همکاری می‌کنند تا پسرها، که این مسئله هم به جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی برمی‌گردد، که از کودکی به دختران نقش‌های زنانه و به پسران نقش‌های مردانه محول می‌شود و این امر نشانهٔ بازتولید نقش‌های جنسیتی مردانه و زنانه (یا نقش‌های سنتی) در جوامع کوچک و سنتی است. در عوض، کارهای بیرون از منزل یا کارهایی که مردانه تلقی می‌گردد، نظیر خرید روزانه، تعمیرات منزل، تأمین هزینه‌ها و پرداخت قبوض آب و برق و... به عهدهٔ مرد خانه یا فرزندان پسر است و زنان فقط هنگامی به این کارها می‌پردازند که شوهر یا فرزندان در منزل نباشند. براساس آمارهای جدول فوق، زنان نقش خانه‌داری و بچه‌داری را به عهده دارند و مردان نقش نان‌آوری، و این به‌شيوه‌ای برمی‌گردد که آنان جامعه‌پذیر شده‌اند و بیشتر نقش‌هایی را ایفا می‌کنند که جامعه به‌عنوان نقش زنانه یا نقش مردانه تعریف کرده است. همچنین، خود زنان دوباره همان نقش‌ها را به فرزندان یاد می‌دهند، که البته بخشی از آن به ارزشی بازمی‌گردد که خانواده‌ها برای فرزند ذکور قائل‌اند و معمولاً دختران حتی کارهای شخصی برادرانشان را انجام می‌دهند. در مصاحبه‌ها بسیاری از زنان اظهار می‌کردند چون همسرشان در بیرون از خانه کار می‌کند نباید انتظار داشت که در کارهای منزل نیز کمک کند. بعضی از زنان معتقد بودند انجام کارهای

منزل یا به قول خودشان کارهای زنانه برای مرد زشت و ناپسند است و حتی اگر مردها هم بخواهند این کارها را انجام دهند مانعشان می‌شوند. از این رو، می‌توان گفت تفکیک نقش‌های زنانه و مردانه در این منطقه در سطح بالایی وجود دارد. موضوعات مطرح‌شده در پاره‌ای از نظریه‌های مربوط به خشونت از یادگیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده نشان دارد؛ یعنی زن و مرد یاد می‌گیرند که چگونه به نقش خود نگاه کنند. این امر سبب می‌شود تصور مرد از نقش خود به‌عنوان فردی قدرتمند، توانا و خردمند باشد و زن تصویری منفعل، عاطفی و صبور و خانه‌دار از خود داشته باشد. به منظور بررسی این تصورات دوگانه و تأثیر آن بر اعمال خشونت از طرف مرد و پذیرش خشونت از جانب زن، خشونت و ابعاد مختلف آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۶-۲- یافته‌های تحلیلی (مربوط به علل خشونت علیه زنان)

۱. بررسی رابطه بین شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی با خشونت

براساس یافته‌های جدول ۴، بین متغیر تصور فرمانبردارانه زنان از نقش خود (تصوری سلطه‌پذیر) و خشونت جنسی و خشونت کلی علیه آنان همبستگی معکوس و معنی‌داری وجود دارد. اما بین تصور زنان از نقش جنسیتی خود و خشونت روانی، خشونت فیزیکی و خشونت اقتصادی علیه آن‌ها رابطه معنی‌داری وجود ندارد. پذیرش نقش سنتی و تصور فرمانبردارانه از نقش خود سبب می‌شود حد پذیرش خشونت در آن‌ها بالا باشد و به طور سنتی خشونت مرد امری طبیعی تلقی شود. اظهارات زنان در مصاحبه‌ها حاکی از آن بود که بسیاری از آن‌ها عصبانیت، داد و فریاد و حتی سیلی‌زدن شوهر را امری طبیعی و خاص همه مردان می‌دانند. به طور کلی، می‌توان گفت تصور زنان از نقش خود بیشتر مادری توأم با خانه‌داری است، زیرا ۵۹/۵ درصد از آن‌ها مردان را عقلانی‌تر و دارای نقش نان‌آوری می‌دانستند؛ ۸۸ درصد از آن‌ها نیز صبر و تحمل در زندگی را برای زنان بیشتر از مردان لازم می‌دانستند که دو جنبه مهم از تصور نقش زنانه است. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد بین متغیر تصور مردان از نقش جنسیتی خود (تصور اقتدارگرایانه) و خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و خشونت کلی علیه زنان همبستگی مستقیم و معنی‌داری وجود دارد. به عبارت دیگر، اگر تصور مردان از نقش خود اقتدارگرایانه باشد، میزان اعمال خشونت‌آمیز آنان علیه همسرانشان افزایش خواهد یافت. همچنین، براساس دیگر یافته‌های این جدول، بین متغیر کمک و همکاری شوهر در انجام کارهای منزل (تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد) با خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و خشونت کلی علیه زنان همبستگی معکوس و معنی‌داری وجود دارد. به

عبارت دیگر، هرچه درهم آمیختگی نقش‌ها در انجام امور مختلف بیشتر باشد، میزان اعمال خشونت‌آمیز شوهر علیه همسرش کاهش خواهد یافت و بالعکس. ولی بین کمک شوهر در انجام کارهای خانه و خشونت فیزیکی علیه زنان همبستگی معنی‌داری وجود ندارد، هرچند ضریب به‌دست‌آمده معکوس است.

جدول ۴. ضرایب همبستگی پیرسون بین شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده مبدأ (پدری) با شاخص و ابعاد خشونت در خانواده

خشونت کل	خشونت اقتصادی	خشونت جنسی	خشونت جسمی	خشونت روانی	متغیر وابسته / متغیر مستقل
$r = -0/152$ $S = 0/003$	$r = -0/037$ $S = 0/607$	$r = -0/002$ $S = 0/004$	$r = -0/006$ $S = 0/936$	$r = -0/123$ $S = 0/084$	تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود در خانواده
$r = 0/369$ $S = 0/000$	$r = 0/314$ $S = 0/000$	$r = 0/203$ $S = 0/004$	$r = 0/265$ $S = 0/000$	$r = 0/348$ $S = 0/000$	تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده
$r = -0/262$ $S = 0/000$	$r = -0/181$ $S = 0/010$	$r = -0/147$ $S = 0/038$	$r = -0/100$ $S = 0/159$	$r = -0/291$ $S = 0/000$	تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده

۲. بررسی رابطه بین تجربه خشونت و خشونت علیه زنان

همان‌طور که جدول ۵ نشان می‌دهد، تنها ۱۰/۵ درصد از زنان هیچ‌وقت شاهد خشونت یا تجربه خشونت نبوده‌اند و ۶۰ درصد گاه‌گاه مورد خشونت یا شاهد خشونت بوده‌اند و ۲۹ درصد همیشه تجربه خشونت داشته‌اند. اما این درصدها در مورد مردان کمی اختلاف دارد. ۲۶/۵ درصد از آن‌ها هیچ‌وقت شاهد خشونت نبوده یا تجربه خشونت نداشته‌اند و ۵۲ درصد گاه‌گاه مورد خشونت یا شاهد آن بوده‌اند و ۲۱/۵ درصد همیشه تجربه خشونت داشته یا شاهد آن بوده‌اند.

جدول ۵. توزیع فراوانی میزان دفعات تجربه خشونت زن و مرد در خانواده براساس شاخص آن

درصد	فراوانی		درصد	فراوانی	طبقات	
۲۶/۵	۵۳	تجربه خشونت مرد	۱۰/۵	۲۱	هیچ‌وقت	تجربه خشونت زن
۵۲/۰	۱۰۴		۶۰/۵	۱۲۱	گاه‌گاه	
۲۱/۵	۴۳		۲۹/۰	۵۸	همیشه	
۱۰۰	۲۰۰		۱۰۰	۲۰۰	جمع	
۲۲			۳۸		میانگین	
۲۳			۲۲		انحراف معیار	

اما بر اساس جدول ۶، همبستگی مستقیم و معنی‌داری بین تجربه خشونت زنان در خانواده مبدأ و خشونت جنسی، خشونت فیزیکی، خشونت روانی و خشونت کلی وجود دارد. به عبارت دیگر، هرچه تجربه خشونت زنان در دوران کودکی در خانواده پدری بیشتر بوده است، میزان خشونت علیه آنان نیز در خانواده خود بیشتر بوده است. اما بین تجربه خشونت زنان در خانواده مبدأ و خشونت اقتصادی رابطه معنی‌داری وجود نداشته است. بنابراین، تجربه خشونت در خانواده سبب پذیرش خشونت می‌شود و باعث می‌شود زنان خشونت را امری طبیعی بدانند. همچنین در یافته‌های این تحقیق بین متغیر تجربه خشونت مردان در خانواده مبدأ و خشونت علیه زنان در خانواده رابطه معنی‌داری مشاهده نشده است. یعنی می‌توان گفت تجربه کردن خشونت در دوران کودکی توسط مردان با اعمال خشونت‌آمیز آنها علیه همسرانشان رابطه معنی‌داری ندارد و این امر برای هر چهار بعد خشونت علیه زنان صادق است. در جدول ۵ شاهد تجربه خشونت ۸۹/۵ درصد از زنان هستیم. از این رو، می‌توان گفت، در ساختار خانوادگی، که در آن هم زنان و هم مردان شاهد انواع خشونت هستند، بین تجربه خشونت در خانواده و اعمال خشونت از طرف مردان و پذیرش و تحمل خشونت از طرف زنان رابطه وجود دارد.

جدول ۶. ضرایب همبستگی پیرسون بین تجربه خشونت پاسخگو و تجربه خشونت همسر پاسخگو در دوران کودکی با شاخص و ابعاد خشونت در خانواده

متغیر وابسته متغیر مستقل	خشونت روانی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی	خشونت کل
تجربه خشونت زنان در خانواده مبدأ (پدری)	$r=0/251$ $S=0/000$	$r=0/136$ $S=0/050$	$r=0/223$ $S=0/001$	$r=0/045$ $S=0/528$	$r=0/243$ $S=0/001$
تجربه خشونت مردان در خانواده مبدأ (پدری)	$r=0/038$ $S=0/590$	$r=0/126$ $S=0/075$	$r=0/095$ $S=0/180$	$r=0/037$ $S=0/601$	$r=0/079$ $S=0/264$

نتیجه‌گیری

خشونت و جرم به‌عنوان پدیده و مسئله‌ای اجتماعی مورد توجه اندیشمندان رشته‌های مختلف قرار گرفته است. هرکدام از آنان این پدیده را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند و این موجب دسته‌بندی‌های گوناگون شده است. در این تحقیق بیشتر بر عوامل اجتماعی تأکید شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که همه ابعاد خشونت علیه زنان کم‌وبیش در جامعه آماری وجود داشته است. بیشترین میزان خشونت رایج در جامعه مورد مطالعه مربوط به خشونت روانی و خشونت جنسی به ترتیب با ۸۸ و ۷۶ درصد و کمترین میزان خشونت مربوط به خشونت اقتصادی با ۲۶ درصد است، اما از نظر شدت و میزان خشونت، خشونت جنسی

بیشتر از خشونت روانی بوده است. میانگین خشونت جنسی ۴۲ است و میانگین خشونت روانی ۳۷. از آنجا که مسئله جنسی در جوامع سنتی‌ای مانند جامعه مورد مطالعه امری خصوصی تلقی می‌شود که زنان تمایلی به بازگوکردن آن ندارند، می‌توان گفت میانگین خشونت جنسی نشان از خشونت متوسط دارد و اگر مسئله خصوصی بودن آن را در نظر بگیریم می‌توانیم بگوییم خشونت جنسی در حد زیاد وجود دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد میزان و شدت خشونت در شهر روانسر در حد متوسط است، به طوری که میانگین آن ۳۰ و میانه آن ۲۹ بوده است. این آمار حاکی از آن است که یک‌سوم پاسخگویان مورد مطالعه تحت یکی از انواع خشونت قرار گرفته‌اند و با توجه به اینکه مسئله خشونت در خانواده امری خصوصی و پنهان است و افراد تمایلی به بازگوکردن حقایق ندارند، می‌توان گفت میزان خشونت کم نشان از خشونت متوسط دارد و میزان خشونت متوسط نشان از خشونت زیاد دارد. این نشان می‌دهد که خشونت در روانسر در حد متوسط وجود دارد.

بر اساس نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی، فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده گرایش‌های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی‌شدن سلطه مرد و مطیع‌بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، عاطفی و از مردان تصویری مستقل، توانا و مصمم رسم کرده است. بر همین اساس، نتایج این تحقیق نشان می‌دهد هرچه تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود بیشتر باشد، میزان خشونت کل کاهش می‌یابد. این مسئله برمی‌گردد به پذیرش خشونت توسط زنان؛ یعنی هرچه زنان بیشتر از خشونت اعمال‌شده علیه خود چشم‌پوشی کنند، میزان خشونت علیه آنان کمتر خواهد شد. همچنین نظریه پدرسالاری، هویت مردانه را که همان خشونت‌ورزی باشد مورد پرستش قرار می‌دهد و به کسانی که نقش مردانه اعمال می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند قدرت و امتیاز می‌بخشد و این امر را نهادینه می‌کند که فرمان‌دادن و در صورت اقتضا درجاتی از خشونت مرد طبیعی و متعارف تلقی می‌شود و از زن فرمان بردن و تمکین انتظار می‌رود؛ اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت‌وآمد و کردار زن نماد حفظ کیان خانواده و جامعه و ارزش‌ها و قواعد آن شناخته می‌شود. بنابراین، براساس این نظریه، نتایج تحقیق نشان می‌دهد علت کاهش خشونت در جامعه مورد مطالعه این است که تصور فرمانبردارانه بالاست و پذیرش آن هم به همین علت است. همچنین براساس این نظریه فرضیه دیگر تحقیق که حاکی از داشتن تصور اقتدارگرایانه مرد و رابطه آن با خشونت است تأیید می‌شود. زیرا یافته‌ها نشان می‌دهد بین تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده و خشونت در ابعاد مختلف روانی، جسمی، جنسی و اقتصادی و خشونت کلی رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی

افزایش تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود باعث افزایش خشونت در خانواده می‌شود که با تحقیقات دهقان فرد و رئیسی مطابقت دارد.

براساس نظریه هویت جنسی نیز هر فردی برای آنکه بداند چگونه باید رفتار کند و جامعه از او چه انتظاری دارد، نخست الگویی را در نظر می‌آورد که موجودی از جنس او باید مطابق آن رفتار کند. از نظر کمیل نیز مردانگی مجموعه‌ای از مفاهیمی است که در فرآیند رابطه ما با خودمان، با دیگران و با دنیایمان ساخته می‌شود. مردانگی شکل‌گیری اجتماعی دارد و از ساختمان زیست‌شناختی ما نمی‌جوشد، بلکه ساخته فرهنگ است. بنابراین، براساس این نظریه، نتایج تحقیق حاضر نیز حاکی از آن است که تصور اقتدارگرایانه مرد و تصور فرمانبردارانه زن ساخته فرهنگ است.

از دیدگاه کارکردی، افراد در گروه خانواده نقش‌های بارزی دارند. شوهر، به‌عنوان پدر، نان‌آور خانواده محسوب می‌شود و همسر به‌عنوان مادر وظیفه خانه‌داری را برعهده دارد. هر یک از افراد خانواده برای ادامه زندگی، بنا به مقتضیات و انتظارات نهادی - اجتماعی، نقش‌های گوناگون خود را ایفا می‌کنند و در نتیجه خانواده دارای تعادل است و اگر خشونتی اعمال شود متعادل است، در حالی که نتایج این تحقیق خلاف آن را نشان می‌دهد. براساس نتایج این تحقیق، بین تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده و خشونت در ابعاد روانی، جنسی، اقتصادی و خشونت کلی رابطه معکوس و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی هرچه کمک و همکاری شوهر در انجام کارهای منزل کمتر بوده، میزان خشونت علیه زن افزایش یافته است و هرچه همکاری بیشتر و تفکیک نقش‌ها بین زوجین کمتر بوده، خشونت علیه زن کاهش یافته است؛ یعنی عدم تفکیک نقش‌های جنسیتی باعث کم‌رنگ شدن تصورات کلیشه‌ای از نقش زنانه و مردانه می‌شود.

همچنین تحقیقات بات در مورد تفکیک نقش‌های زناشویی و شبکه روابط خانواده با نتایج این تحقیق مطابقت دارد. بات معتقد است هرچه تفکیک نقش‌های زناشویی کمتر باشد و زن و شوهر وظایف مختلف را به طور مشترک انجام دهند، خانواده دارای تعادل بیشتری خواهد بود و برعکس.

براساس نظریه یادگیری غالب رفتارهای انسان از طریق مشاهده و در خلال فرآیند الگوسازی فراگرفته می‌شوند. از این دیدگاه، پدیده یادگیری اجتماعی عمدتاً ناشی از تجاربی است که از طریق مشاهده رفتار فرد دیگر و پیامدهای آن شکل می‌گیرد. به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند. بر اساس نظریه انتقال بین‌نسلی نیز، که برپایه نظریه یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در خردسالی خشونت را در

خانواده تجربه می‌کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت. نتایج تحقیق حاضر هم نشان می‌دهد بین تجربه خشونت زن در خانواده مبدأ با خشونت روانی، فیزیکی، جنسی و خشونت کلی رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود دارد، ولی بین تجربه خشونت مرد در خانواده مبدأ با خشونت و ابعاد آن رابطه معنی‌داری وجود ندارد. اما نتایج تحقیقات نازپرور، بگرضایی، اسفندآبادی و امامی‌پور، دهقان‌فرد، گلز، پاتریک آلبریچ و جان هوبر حاکی از معنی‌دار بودن رابطه میان تجربه و مشاهده خشونت در خانواده مبدأ با میزان خشونت علیه زنان بوده است که با نتایج تحقیق حاضر مغایرت دارد.

پیشنهادات و ارائه راه‌کارها

با توجه به مطالعات انجام‌شده و نتایج این تحقیق، به نظر می‌رسد انجام اقدامات کاربردی در موارد زیر به کاهش میزان همسرآزاری و خشونت در خانواده کمک کند:

الف. تغییر نگرش‌ها و باورهای فرهنگی با استفاده از کتاب‌های آموزشی از سنین کودکی و با استفاده از رسانه‌های ارتباط جمعی و به‌ویژه رسانه ملی تا بزرگسالی. همان‌طور که نتایج تحقیق نشان می‌دهد، شیوه جامعه‌پذیری زن و مرد در نقش‌هایشان در آینده و در زندگی زناشویی تأثیر زیادی دارد و در جامعه تحقیق یکی از عوامل اصلی اعمال خشونت توسط مرد و پذیرش خشونت توسط زن است. از این رو، لازم است نگرش‌های جنسیتی مرد و زن در باب نقش‌های خود از دوران کودکی با استفاده از کتاب‌های آموزشی و از طریق رسانه (مخصوصاً از طریق فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی) و روزنامه‌ها و همچنین کارگاه‌های آموزشی مشاوره‌ای تغییر کند. برای انجام این کار، همه نهادهای ذیربط از جمله آموزش و پرورش، رسانه ملی و وزارت ارشاد و نیز وزارت علوم، تحقیقات و فناوری باید این امر را جدی بگیرند و برای رفع آن به کمک کارشناسان علوم مربوط از جمله صاحب‌نظران روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به تنظیم و تدوین برنامه بپردازند. همچنین، ایجاد فرصت‌های شغلی بیشتر برای زنان در بیرون از خانه به اموری مانند استقلال مالی زن از همسر خود، همکاری مرد در کارهای خانه و مراقبت از فرزندان و بهتر شدن سطح زندگی و رفاه خانواده منجر خواهد شد. اقدامات فوق، همه به کاهش خشونت علیه زنان در خانه کمک می‌کند، زیرا نتایج تحقیق نشان می‌دهد در خانواده‌هایی که تقسیم کار بین زوجین وجود دارد یا زن در بیرون از خانه اشتغال دارد یا دارای استقلال مالی بیشتری است خشونت علیه او کمتر است.

منابع

- آبوت، پلاما و کلر والاس (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
- احمدی، حبیب (۱۳۸۷) *جامعه‌شناسی انحرافات*، تهران: سمت.
- احمدی، علیرضا و دیگران (۱۳۸۵) «مطالعه اپیدمیولوژی موارد خودسوزی موفق پذیرش شده در بیمارستان‌های دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه سال ۱۳۸۳»، *فصلنامه اصول بهداشت روانی*، سال هشتم شماره ۲۹ و ۳۰: ۲۳-۳۵.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰الف) *خشونت خانوادگی یا زنان کتک‌خورده*، تهران: سالی.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰ب) *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- افتخار، حسن و همکاران (۱۳۸۳) «ویژگی‌های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعین به مراکز سازمان پزشکی قانونی»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال سوم، شماره ۱۲: ۲۵۰-۲۷۰.
- بات، الیزابت (۱۳۷۳) «نقش‌های زناشویی و شبکه اجتماعی»، در: *جامعه‌شناسی مدرن*، پتروسلی، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش.
- باندورا، آلبرت (۱۳۷۲) *نظریه‌های یادگیری*، ترجمه فرهاد ماهر، شیراز: راه‌گشا.
- بستان، حسین (۱۳۸۲) «کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم»، *مجموعه مقالات حوزه و دانشگاه*، سال نهم، شماره ۳۵: ۳-۳۳.
- بگرضایی، پرویز (۱۳۸۲) *بررسی عوامل مؤثر بر میزان خشونت مردان نسبت به زنان در خانواده*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد مطالعات زنان، دانشگاه علامه طباطبایی.
- توکلی، نیره (۱۳۸۲) *هویت جنسی همسران و خشونت بر ضد زنان در خانواده*، پایان‌نامه دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، تهران.
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۷۸) «چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب می‌شوند؟»، *مجله زنان*، سال هشتم، شماره ۵۶: ۵۰-۵۶.
- دهقان‌فرد، راضیه (۱۳۸۳) *بررسی تأثیر انواع روابط در خانواده بر خشونت علیه زنان*، مورد شهر تهران، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا (س).
- رئیزی سرتشنیزی، ام‌الله (۱۳۸۱) «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن»، *فصلنامه پژوهش زنان*، دوره ۱، شماره ۳: ۴۵-۶۵.
- رئیزی، جمال (۱۳۸۲) «جوانان و ناهنجاری‌های رفتاری»، *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره ۲۱: ۱۳۸-۱۵۸.
- رسول‌زاده اقدم، صمد (۱۳۸۱) *عوامل مؤثر بر خشونت علیه کودکان در خانواده‌های تهرانی*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد پژوهشگری، دانشگاه تهران.
- روی، ماری (۱۳۷۷) *زنان کتک‌خورده: روان‌شناسی خشونت در خانواده*، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، تهران: علمی.
- راس، آلن (۱۳۷۳) *روان‌شناسی شخصیت*، ترجمه سیاوش جمالفر، تهران: مرکز.

- ساروخانی، باقر (۱۳۷۹) *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: سروش.
- سیف، سوسن (۱۳۶۸) *تئوری رشد خانواده*، تهران: دانشگاه الزهرا (س).
- ساعتچی، محمود (۱۳۷۷) *نظریه پردازان و نظریه‌ها در روان‌شناسی*، تهران: سخن.
- سلیمی، علی و محمد داوری (۱۳۸۶) *جامعه‌شناسی کجروی*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- شاه‌حسینی، فرشته (۱۳۷۳) «میزگرد خشونت، بحثی در علل و ابعاد»، *جامعه سالم*، شماره ۱۷: ۶-۱۷.
- شمس اسفندآبادی، حسن و سوزان امامی‌پور (۱۳۸۲) «بررسی میزان رواج همسر آزاری و عوامل مؤثر بر آن»، *فصلنامه پژوهش زنان*، شماره ۵: ۸۲-۵۹.
- کار، مهرانگیز (۱۳۸۰) *پژوهش درباره خشونت علیه زنان در ایران*، تهران: روشنگران.
- کلایمی، فریناز (۱۳۷۸) *بررسی عوامل مؤثر در زن آزاری در یکصد مورد مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی تبریز*، پایان‌نامه دکتری دانشگاه علوم پزشکی تبریز.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷) *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- گرت، استفانی (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: دیگر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- محمدخانی، پروانه و همکاران (۱۳۸۷) «آسیب‌شناسی روانی و مشکلات شخصی-ارتباطی زنان قربانی خشونت خانوادگی»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال هفتم، شماره ۲۷: ۱۵۰-۱۲۵.
- مشکاتی، محمد و زهراسادات مشکاتی (۱۳۸۱) *سنجش تأثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزه‌کاری نوجوانان*، *مجله انجمن جامعه‌شناسی*، دوره ۴، شماره ۲: ۱۴-۲۱.
- نازپرور، بشیر (۱۳۷۶) *بررسی موارد زن آزاری فیزیکی در مراکز پزشکی قانونی*، رساله دکتری پزشکی قانونی، دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- نازپرور، بشیر (۱۳۸۱) «همسرآزاری»، *فصلنامه پژوهش زنان*، مرکز مطالعات و تحقیقات زنان، شماره ۳: ۴۵-۶۶.

- American Psychological Association; (1996) *"Violence and the family: Report of the American Psychological Association Presidential task force on violence and the family P. 10. Annals of Epidemiology, 12(7): 525.*
- Bandura, A. (1977) " Social Learning Theory", New York: *General Learning Press.*
- Cook, Sandy & Bessant, Judith (1997) "Women's Encounters With Violence" , *SAGE, Inc. 9.*
- WHO (World Health Organization), (1997) *Violence against women information pack: a priority health issue.* { www.document }. Available at: URL [http:// www.who.int/frh-whd/Vaw/info pack Pita guy J. and .](http://www.who.int/frh-whd/Vaw/info pack Pita guy J. and .)
- Heise, L. L. (1998) "Violence Against Women: An Integrated Ecological Framework" , *Violence Against Women, 4(3), 262-291 .*

- Gelles, R.J. (1985) " Family Violence" *Annual review of sociology*, (11)347-367.
- Gelles,R.J.&Straus,M.A.(1979) "Detemporary of violence in the family" in *W.R.Burre,R.Hill,F.J.Nye&L.l.Reiss(E.d).contemporary theories about the family*, New York: Free Press.
- Reid, Sue Titus,(2000)" *Crime and Criminology*", U.S.A.: McGraw- Hill.
- Saroukhani B. (1999) "Violence in Iranian Family", *International Conference Violence in Family (2000) World Health Organization 2002,World Report On Violence and Health*.
- Seltzer, J. A.; Kalmuss, Debra (1988) "Socialization and Stress Explanations for Spouse Abuse", *Social Forces*, 67(2): 473-491
- Straus M A, Yodanis C.L.(19990) "Corporal punishments in adolescence and physical assaults on spouses in later life: What accounts for the link?" *Journal of Marriage and the Family* 58: 825-841.